

کلیسای ایرانیان مسیحی سن دیه گو و ال کاهون

کتاب مقدس، دانیال نبی

درس شماره ۳۳

فصل ۵: ۱-۶

آیه حفظی برای ۱۲ ماه سپتامبر سال ۲۰۲۴

کتاب مقدس، مزمور ۱۰۳: ۱-۲

۱ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من
است نام قدوس او را متبارک خواند.

۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسانهای او را
فراموش مکن!

آیه حفظی برای ۱۹ ماه سپتامبر سال ۲۰۲۴

کتاب مقدس، مزمور ۹: ۱۷

۱۷ شریران به هاویه (محل هلاکت) خواهند برگشت و جمیع
امت‌هایی که خدا را فراموش می‌کنند.

قرانت کلام: لطفاً کتابهای مقدستان را به بخش دانیال نبی فصل پنجم باز بفرومائید. از این جلسه وارد فصل پنجم می‌شویم و تمرکز ما بر روی آیات ۱ الی ۶ می‌باشد. برای مرور مطالب گذشته لطفاً به آن دروس گذشته رجوع کنید. و برای صرفه جویی در وقت آیات را در ابتدا نمی‌خوانم بلکه همانطور که می‌رویم جلو و به آنها می‌رسیم، خدمتتان خواهم خواند. کلام خدا را بشنوید:

دعا: دعای داشته باشیم برای درک درست کلام خدا و اطاعت درست بر اساس آن درک درست.

مطالعه امروز: دانیال فصل پنجم شرح حال سقوط امپراطوری بزرگ بابل است که در منطقه بین النهرین در کشور عراق امروزی قرار گرفته بود. اگر خواب نبوکد نصر را در فصل دوم بیاد داشته باشید، نبوکد نصر در خوابش پیکره عظیمی از انسان را می‌بیند که قسمتهای مختلف آن از فلزات مختلف ساخته شده بود، و هر قسمت به یکی از امپراطوری های بزرگ جهان مربوط می‌شد. سر آن مجسمه از طلا بود که نماینگر نبوکد نصر و امپراطوری بابل می‌بود. قسمت بعدی سینه و بازهای پیکره بود که از نقره می‌بود و نماینگر امپراطوری ایران می‌بود. در خاتمه فصل پنجم کتاب دانیال ما داریم از سر طلائى به قسمت سینه و بازوها، امپراطوری ایران منتقل می‌شویم.

اصل مطلب تمامی فصل پنجم در یک از کتاب حزقیال نبی خلاصه می شود. حزقیال ۱۸: ۲۰ می فرماید:
هر که گناه کند او خواهد مرد. دانیال فصل پنجم یک تفسیر زنده است از حقیقت این آیه. گناه به مرگ منتهی می شود. نه فقط مرگ یک فرد، بلکه به همراهش مرگ یک ملت، و یا مرگ یک امپراطوری. این اصل باید برای ما ایرانیان بسیار ملموس باشد.

امپراطوری بابل روزگاری یک امپراطوری بسیار قدرتمند و پرجلالی می بود. ولی بتدریج رو به فساد رفت و در گناهان خودش غرق شد. سپاهیان مادها، فارسها، و پارتیان که باهم امپراطوری ایران را تشکیل می دادند، بابل را شکست داده، و یک دوره مهم در تاریخ جهان به پایان رسید.

در دانیال فصل پنجم می خوانیم که چگونه یک امپراطوری بزرگ و قدرتمند بر اثر غرق شدن در گناهانش سقوط می کند. و آنچه که در این فصل می خوانیم نه فقط در مورد کشورها و دولتها صادق است بلکه همچنین در مورد زندگی فرد فرد ما، اگر بگذاریم گناه در زندگی ما رخنه کند.

اولین صحنه که در این فصل می بینیم، یک مجلس عیاشی و کفرآمیز است که ناگهان در میان آن، حکم داوری و غضب خدا صادر می شود. و در اندک زمانی به تحقق رسیده، نابودی امپراطوری بابل فرا می رسد. این الگوی است که متأسفانه در تمام تمدنهای دنیا تکرار می گردد. اول رشد کرده و به نقطه اوج قدرت خود می رسند. سپس به خود مغرور گشته و در گناه و فساد غرق می شوند، تا بالاخره نابود می گردند. و این مسیر در مورد تک افراد یک جامعه، مثل خود ما، هم می تواند صادق باشد. فرقی نمی کند چه یک فرد، چه یک ملت.

مزمور ۹: ۱۷ می فرماید: **۱۷ شریران به هاویه (محل هلاکت) خواهند برگشت و جمیع امت‌هایی که خدا را فراموش می‌کنند.** وقتی یک فرد، و یا یک ملت به خدای راستین، خدای کتابمقدس پشت می کند نابودی اش حتمی است.

اول، می خواهم زمینه تاریخی فصل پنجم را با هم مطالعه کرده و سپس کاربردهای آن را در زندگیمان ببینیم. وقایع فصل پنجم در سال **۵۳۹ پیش** از میلاد رخ می دهند. بلشصر حدود بیست سال است که بعد از پدر بزرگش نبوکد نصر بر تخت سلطنت بابل نشسته است. در این مقطع حدود **۳۶ سال** دارد. و فردی بود بسیار فاسد که برای رهبری امپراطوری بزرگی مانند بابل اصلاً صلاحیت نداشت. در زمان او جنگ با امپراطوری ایران تحت رهبری کوروش کبیر شروع شده بود.

خود شهر بابل برای سه ماه بود که در محاصره سپاهیان ایران قرار داشت. با وجود چنین ارتش نیرومندی در بیرون دروازه‌های شهر بابل، بلشصر به جای مجلس عیاشی، می‌بایستی به فکر راه چاره باشد. ولی او و سردارنش بر دیوار ضخیم و محکمی که دور شهر را احاطه کرده بود اتکا داشتند. مثل بسیاری در زمانه خود ما، که خطر در دو قدمی زندگیشان هست، ولی بجای اینکه با توبه، دعا، و ایمان بطرف خداوند عیسی مسیح بیاند، بر پول، قدرت، و مقام خودشان تکیه کرده اند. طبق نوشته‌های هردوت، مورخ یونان باستان، ضخامت دیوارهای بابل، بیش از ۲۶ متر و ارتفاع آنها ۱۵ متر بوده، و بعلاوه ۲۵۰ برج دیده بانی هم روی حصار شهر ساخته بودند که ارتفاع آنها تا ۳۰ متر می‌رسید. از نظر آب هم تامین بودند زیرا که رودخانه فرات از زیر حصار شهر گذشته و آب کافی به شهر می‌رساند.

در آیات ۱-۴ می‌خوانیم که:

۱ **بَلْشَصْرَ پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید.**

۲ **بَلْشَصْرَ در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نَبُوکَدَنْصَر از هیکل اورشلیم برده بود، بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و مُتعه‌هایش از آنها بنوشند.**

۳ **آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و مُتعه‌هایش از آنها نوشیدند.**

۴ **شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می‌خواندند.**

بلشصر بر روی تخت سلطنتی اش نشسته بود. در ابتدا با یک هزار از بزرگان دربارش به مستی مشغول بودند، سپس زنان ایشان هم به آنها می‌پیوندند و نیز مُتعه‌هایشان. **متعه از کلمه تمتع بردن یعنی لذت بردن ریشه می‌گیرد و اشاره به ازدواج موقت و یا صیغه می‌کند.** همانطور که از کلمه تمتع می‌شود دید، این بهیچ وجه یک نوع ازدواج قابل قبول در حضور خدا نیست، بلکه فقط برای لذت بردن جنسی است، با یک نوع پوشش مذهبی. زناکاری است در زیر پرده مذهبی.

سپس برای تفریح بیشتر و نیز برای توهین به خدای راستین، بلشصر دستور می‌دهد که ظرفهائی را که سالها پیش نبوکدنصر از معبد خدا در اورشلیم به غنیمت آورده بود را بیاورند. در حالیکه هیچ نیازی

به آن ظروف نبود. بلشصر می خواست به خدای راستین، خدای کتاب مقدس توهین کند چون آن ظروف وقف خداوند شده بودند.

آن ظروف را آوردند، و در آنها شروع به نوشیدن شراب کرده، و برای خدایان شیطانی شان سرود می خواندند و قربانی می گذارنیدند. و بدین ترتیب بر شدت کفرشان افزودند. ولی خداوند اجازه نمی دهد که چنین گستاخی بدون پاسخ بماند. بلشصر در مورد خدای راستین بی اطلاع نبود. او می دانست که خداوند، خدای دانیال بود که پدر بزرگش نبوکد نصر تنبیه نموده، بطوری که برای ۷ سال به یک دیوانه مبدل می شود. بلشصر می دانست که خدای راستین از طریق دانیال، حقایق بسیاری را در مورد خودش آشکار کرده بود. اما با وجود آنچه که می دانست، عمداً به خدای راستین توهین کرده، او را به مبارزه می طلبد و البته خداوند هم دعوت بلشصر برای مبارزه را قبول می کند.

خدا بلافاصله این عمل کفرآلود بلشصر را محکوم میکند. آیه ۵: در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می نوشت دید.

صبر خداوند تمام می شود. همانگونه که صبر خدا نسبت به مردمان شریر در زمان طوفان نوح تمام شد. پیدایش ۶: ۳ می فرماید: **و خداوند گفت: «روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.»** صبر خدا نسبت به سرکشی مردمان شریر زمانه ما هم یک موقع به پایان خواهد رسید. زمان داوری و غضب خدا فرا خواهد رسید. تنها چیزی که می تواند ما را از غضب الهی نجات دهد، ایمان به خداوند عیسی مسیح است که غرامت گناهان ما را بر صلیب پرداخت و با قیامش از مردگان ثابت نمود که توانسته این کار را انجام دهد.

در مجلس عیاشی بلشصر، خداوند از یک طریق تکان دهنده استفاده می کند. ناگهان دستی در وسط زمین و هوا، بدون اتصال به هیچ بدنی ظاهر می شود، و بر روی دیوار نزدیک شمعدان، به احتمال قوی، درست پشت سر بلشصر شروع به نوشتن می کند. باستان شناسان در منطقه بین النهرین کشف کرده اند که اینگونه دیوارها، پشت تخت پادشاه، معمولاً برای کشیدن نقاشی های خیالی دلاورانه و قهرمانانه از پادشاه در جنگها استفاده می شده است.

چقدر بجاست که درست بر چنین دیواری حکم سقوط این مرد شریر نوشته شود. دیدن دستی در حال نوشتن، بدون اتصال به بدن حقیقتاً تکان دهنده می بود. آیه ۶: **آنگاه هیأت پادشاه متغیر شد و فکرهایش**

او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سُست شده، زانوهایش بهم می‌خورد. فوراً مشروب خوری، سرود خواندن، متوقف می‌شود و یک سکوت ترس بار و مرگ بار بر همه حاکم می‌گردد. فوراً مستی از سر پادشاه می‌پرد چون آن دست، دست خداوند می‌بود که بصورت دست یک انسان ظاهر گشته بود. این همان دستی بود که دو لوح شریعت، ده-حکم، را برای موسی نوشت.

بلشصر از ترس رنگش پریده بود. زانوهایش به هم می‌خورد. نمی‌توانست روی پاهایش بایستد. ولی علت ترس پادشاه چه بود؟ آیا فقط دیدن آن دست بود؟ فکر نمی‌کنم چون بشدت می‌خواست بداند آن دست چه نوشته و ندانستن معنی نوشته سهم مهمی در وحشت او داشت. پس باز هم سنوال این است که چرا ترسیده بود؟ او که نمی‌دانست معنی نوشته چیست. چرا فکر نکرد که شاید چیز خوبی در موردش نوشته است؟ پاسخ این است که وجدان گناهکارش او را معذب ساخته بود.

در زمان بازگشت مسیح هم وحشت عظیمی کسانی را که از گناهانشان توبه نکرده، و در ایمان به مسیح رستگار نشده اند را فرا خواهد گرفت. روز بازگشت مسیح روز داوری خواهد بود و روز بسیار هولناکی. در کتاب مقدس، **صفنیا ۱: ۱۵-۱۸** شرح حال آن روز را می‌توانیم بخوانیم:

۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ،

۱۶ روز گرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برجهای بلند.

۱۷ و مردمان را چنان به تنگ می‌آورم که کورانه راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد.

۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان را تواند رهانید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

این در روز بازگشت مسیح بوقوع خواهد پیوست. آیا شما آماده هستید؟